جلسه 259

چهارشنبه 15/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مرحوم شیخ انصاری در رد ثمره صاحب فصول مطالبی فرمودند که خالی از تشویش نیست. در کفایه هم که نقل می کند این تشویش منعکس است.

مرحوم آقای صدر می فرماید ما دو نوع تقریب برای کلام مرحوم شیخ که در کفایه نقل شده به نظرمان می آید:

تقریب اول این است که مرحوم شیخ فرموده است نقیض کل شیء رفعه، پس نقیض «ترک الصلاة» «ترک ترک الصلاة» است نه «فعل الصلاة». «فعل الصلاة» ملازم نقیض است. و کسانی که معتقدند (که ما هم از آنها هستیم، مرحوم شیخ هم ظاهر عبارتش این است که از آنها است) حرمت از فعل به ملازم او هم سرایت می کند، نقیض «ترک الصلاة» می شود «ترک ترک الصلاة». «ترک الصلاة» واجب بود مقدمة للازالة. نقیض «ترک الصلاة» «ترک ترک الصلاة» بود و حرام بود. چون وجوب «ترک الصلاة» مقتضی حرمت نقیض آن است، چون امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است. پس «ترک ترک الصلاة» می شود حرام. «فعل الصلاة» ملازم للنقیض یعنی ملازم «لترک ترک الصلاة». حرمة «ترک ترک الصلاة» تسری الی ملازمه و هو «ترک ترک الصلاة»، ولذا نماز می شود باطل.

بعد مرحوم شیخ فرموده است: جناب صاحب فصول! بنابر نظر شما که وجوب مقدمه موصله است، واجب الترک الوصل است، نقیض آن «ترک الترک الموصل» است. و این «ترک الترک الموصل» دو فرد دارد: یک فردش ملازم است با «فعل الصلاة». یک فرد دیگرش ملازم است با «ترک الصلاة والازالة معا».

بعد فرموده است: جناب صاحب فصول! وقتی که «ترک الترک الموصل» حرام، جمیع افراد آن می شود حرام. مثل کذب که حرام است جمیع افرادش هم حرام هستند. پس این فرد از «ترک الترک الموصل» می شود حرام، همین فردی که ملازم لفعل الصلاة، و حرمة هذا الفرد تسری الی ملازمه و هو «فعل الصلاة».

این یک تقریب.

مرحوم آقای صدر می فرماید: این تقریب را که ما مطرح می کنیم روشن می شود که اشکال مرحوم آخوند وارد نیست. مرحوم آخوند اصرار دارد اشکال کند به مرحوم شیخ که آقا بنابر وجوب مقدمه موصله فعل الصلاة نقیض الترک الموصل نیست. و ملازم با نقیض هم نیست. چون ممکن است ما ترک موصل را ترک کنیم و نماز هم نخوانیم. نه نماز بخوانیم و نه ازاله کنیم. ترک الصلاة الموصل الی الازاله را ترک کردیم و نماز را هم ترک کردیم. پس فعل الصلاة نه نقیض الترک الموصل است و نه ملازم نقیض. آقای صدر می فرماید: مگر مرحوم شیخ گفت فعل الصلاة نقیض است؟ مگر مرحوم شیخ گفت فعل الصلاة ملازم نقیض است؟ مرحوم شیخ گفت فعل الصلاة ملازم لفرد من افراد النقیض. نقیض ترک موصل ترک الترک الموصل است، و این دو فرد دارد. یک فردش ملازم است با فعل الصلاة. کی مرحوم شیخ گفت فعل الصلاة ملازم نقض است تا شما اشکال کنید. می گوید ملازمٌ لاحد فردی النقیض. نقیض واجب که حرام است تمام افراد این نقیض هم می شوند حرام. پس این فرد از نقیض که ملازم است با فعل الصلاة او هم می شود حرام.

سؤال وجواب: فعل الصلاة طبق این تقریب می شود ملازم با یک فرد از افراد نقیض.

بعد مرحوم آقای صدر می گوید تقریب دومی هم برای کلام مرحوم شیخ داریم. و آن این است که: مرحوم شیخ می گوید نقیض «ترک الصلاة» «ترک ترک الصلاة» است. «فعل الصلاة» می شود مصداق این نقیض. «فعل الصلاة» نقیض نیست ولی مصداق نقیض هست. بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه، آن چیزی که واجب است ترک الصلاة است. نقیض آن ترک ترک الصلاة است. فعل الصلاة نقیض نیست ولی مصداق نقیض هست. وقتی نقیض حرام شد مصداق او هم حرام می شود.

بعد مرحوم شیخ می گوید: بنابر وجوب مقدمه موصله هم، نقیض ترک موصل، ترک ترک الموصل است، واین دو مصداق دارد: یکی فعل الصلاة، دیگری ترک غیر موصل. خب مرحوم شیخ می فرماید: چطور شما بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه فعل الصلاة را مصداق نقیض می دانستید، خب بنابر قول به وجوب مقدمه موصله هم فعل الصلاة مصداق نقیض است منتهی با این فرق که اینجا مصداق دومی هم برای نقیض ما داریم. بنابر قول به وجوب مقدمه موصله نقیض الترک الموصل می شود ترک الترک الموصل و دو مصداق دارد، یکی فعل الصلاة و دیگری الترک غیر الموصل. وقتی نقیض حرام شد جمیع مصادیقش حرام هستند. چون حرام انحلالی است، وقتی کذب حرام شد جمیع مصادیقش حرام می شوند.

آقای صدر می فرماید: با این تقریب دوم هم می بینید اشکال مرحوم آخوند که در مقدمه موصله فعل الصلاة نقیض الترک الموصل نیست، معلوم شد این اشکالها به مرحوم شیخ وارد نمی شود. مگر مرحوم شیخ گفت فعل الصلاة نقیض ترک موصل است؟ می گوید احد مصداقی النقیض است. معلوم است وقتی که فعل الصلاة شد احد مصداقی النقیض مشکلی پیش نمی آید که ما فرض کنیم ترک موصل مرتفع است فعل الصلاة هم مرتفع است. این آقا نه نماز می خواند و نه ازاله می کند. ترک موصل مرتفع شد. خب فعل الصلاة احد مصداقی النقیض است، بگذارید او هم مرتفع بشود. مصداق دیگر نقیض که ترک غیر موصل است که موجود است، لذا ارتفاع نقیضین پیش نمی آید. ارتفاع نقیضین موقعی پیش می آید که جمیع مصادیق نقیض مرتفع بشود.

سؤال: نفهمیدیم فعل الصلاة ملازم مصداق است یا خود مصداق است؟ جواب: دو تقریب برای کلام مرحوم شیخ ذکر شد. طبق تقریب دوم می فرمایید یا طبق تقریب اول؟ طبق تقریب اول فعل الصلاة ملازم للنقیض است. طبق تقریب دوم فعل الصلاة مصداق نقیض است. و طبق هر دو تقریب آقای صدر می فرمایند حق با مرحوم شیخ است. چرا؟ برای اینکه اگر گفتیم فعل الصلاة طبق تقریب اول ملازمٌ للنقیض، خب می گوئیم بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، فعل الصلاة ملازم لاحد فردی النقیض است. ترک ترک موصل دو فرد دارد، یک فردش ملازم است با فعل الصلاة. و وقتی که این فرد حرام است چون حرمت عنوان شامل حرمت افراد آن عنوان هم می شود. این فرد از ترک ترک موصل وقتی حرام شد، ملازم آن که فعل الصلاة است فرض این است که حرمت به آن سرایت می کند. طبق تقریب دوم هم که گفته شد فعل الصلاة مصداق نقیض است، باز مرحوم شیخ می گوید بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، ترک الترک الموصل دو مصداق دارد، یکی فعل الصلاة و یکی هم الترک غیر الموصل. نقیض چه یک مصداق داشته باشد و چه دو مصداق چه فرق می کند حرمتش سرایت به فرد هم می کند. حالا کذب یک فرد داشته باشد در خارج یا هزار فرد، بلاخره هر فردی که مصداق کذب است می شود حرام.

اقول: به نظر ما مرحوم شیخ هیچکدام از این دو تقریب را نفرموده است. نگاه کنید، مثل آقای صدر علی ما فی البحوث نباشید که ارجاع می دهد به کفایه. خب مطارح الانظار موجود بود نگاه می کردید. مرحوم شیخ تقریب ثالثی دارد. مرحوم شیخ می گوید: بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، واجب می شود الترک الموصل. نقیض آن می شود ترک الترک الموصل. و این نقیض ملازمی دارد که آن ملازم دو مصداق دارد. نه اینکه این نقیض دو فرد دارد ویک فردش ملازم است با فعل الصلاة. نخیر، نقیض دو فرد ندارد تا بعد بیائیم وحشت کنیم بگوئیم ترک الترک الموصل چطور دو فرد دارد. خب مرحوم شیخ که این حرفها را نمی گوید. مرحوم شیخ می گوید ترک الترک الموصل نقیض واجب است و حرام است و این نقیض یک ملازمی دارد که آن ملازم دو مصداق دارد. ول آن ملازم عنوان احدهما باشد یعنی جامع انتزاعی بین فعل الصلاة و ترک غیر موصل. وقتی نقیض ترک موصل شد ترک الترک الموصل و این حرام شد، ملازم آن هم که عنوان احدهما است یعنی جامع انتزاعی بین فعل الصلاة و ترک غیر موصل، آن ملازم هم می شود حرام. آن ملازم دو مصداق دارد. بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه، ترک صلاة می شد واجب، نقیضش می شد ترک ترک الصلاة، و او فقط یک ملازم داشت که فعل الصلاة است. اما در مقدمه موصله نقیض ما ملازمی دارد که آن ملازم دو مصداق دارد.

مرحوم شیخ این را می گوید. البته این تقریب سوم کلام شیخ که ما می کنیم اشکال به مرحوم شیخ نیست، بلکه می خواهم تاریخا بگویم مرحوم شیخ این تقریب ثالث را دارد و استبعادهایی که احیانا ممکن است در این تقریب اول و دوم پیش بیاید در این تقریب سوم پیش نمی آید. چرا؟ برای اینکه مثلا این تقریب دوم که بگوئیم فعل الصلاة مصداق نقیض است، اصلا اینها را ظاهرا عبارت مرحوم شیخ این است که اشکال می کند. می گوید امر وجودی نمی تواند مصداق امر عدمی باشد. نقیض الترک الموصل عدم الترک الموصل است آنوقت می خواهید مصداق این عدم الترک الموصل را وجود الصلاة بدانید؟ وجود بشود مصداق عدم؟!

پس من عرضم این است که اساس فرمایش مرحوم شیخ ناتمام است. اینکه ایشان اصرار دارد که نقیض کل شیء رفعه، نقیض ترک الصلاة فعل الصلاة نیست، خب این درست نیست. و اساس اشکال فرمایش مرحوم شیخ این است که گفته فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة است. ولکن فعل الصلاة نقیض الترک الموصل نیست. این اشکال را ما به مرحوم شیخ داریم. وبعید نیست که مرحوم آخوند هم می خواهد همین اشکال را به مرحوم شیخ بکند که آقا فعل الصلاة نقیض ترک الصلاة هست ولی نقیض الترک الموصل نیست. و اشکال هم وارد است. وقتی که نقیض نبود، بلکه مقارن نقیض بود، فعل الصلاة نقیض ترک موصل نیست مقارن ترک موصل است. حرمت از عنوان حرام به ملازمش سرایت نمی کند تا چه برسد به ملازم انتزاعی یعنی عنوان احدهما آن هم از این عنوان احدهما سرایت بکند به مصداق آن که فعل الصلاة است. فعل الصلاة خودش نقیض ترک صلاة است. ولذا بنابر قول به وجوب مطلق مقدمه، ترک صلاة که می شود واجب نقیضش فعل الصلاة است می شود حرام. اما بنابر قول به وجوب مقدمه موصله، اشکال مرحوم آخوند این است و اشکال هم وارد است که آقا فعل الصلاة مقارن نقیض است، نه مصداق نقیض است و نه ملازم آن. اصلا حرمت ترک الترک الموصل سرایت به عنوان احدهمائی که ملازم انتزاعی است با این نقیض، سرایت به این عنوان انتزاعی احدهما نمی کند تا چه برسد که بخواهد سرایت کند به مصداق این احدهما.

مرحوم آقای صدر وجه دیگری ذکر کرده است در رد نظر صاحب فصول. فرموده: جناب صاحب فصول! ثمره ای که شما بار کردید که بنابر وجوب مطلق مقدمه فعل الصلاة می شود نقیض واجب و می شود حرام، اما بنابر وجوب مقدمه موصله، ترک موصل واجب است، نقیضش هم ترک الترک الموصل است نه فعل الصلاة. شما بیائید بحث وجدانی بکنید. اصلا وجدان چرا بین ضد عام و ضد خاص فرق می گذارد در اصول. اگر شما دوست دارید فعلی را، ضد عام او را که ترک فعل است بغض خواهی داشت. نفس بشری تحمل ندارد که فعلی را دوست داشته باشد ولی نسبت به ترک آن بغض نداشته باشد. نه، انسان می بیند چیزی را که دوست دارد از ترک آن متأثر می شود. شما وقتی دوست دارید که مهمان برای شما بیاید از نیامدن مهمان متأثر می شوید. اما نسبت به ضد خاص، نخیر، ممکن است انسان هم زیارت کربلا را دوست داشته باشد که حتما دارد، و هم زیارت امام رضا علیه السلام را. هم زیارت عرفه امام حسین علیه السلام را دوست دارد و هم حج را، هر دو را دوست دارد ولی نمی تواند هر دو را با هم انجام بدهد. هیچوقت حب به حج مستلزم بغض به ضد خاص آن که زیارت الحسین علیه السلام فی عرفة است نیست. این وجدانا اینطور است.

بعد آقای صدر فرموده: این را هم عرض کنم که ملاک اینکه ضد عام واجب را آدم بغض دارد این است که معاند اولا و بالذات با واجب است. اما آن که ضد خاص واجب را بغض ندارد چون معاند اولا وبالذات با واجب نیست. معاند ثانیا و بالعرض است از باب اینکه وجود ضد مستلزم عدم ضد است. و الا زیارت امام حسین علیه السلام در عرفه که معاند اولا و بالذات با حج نیست. از این باب که قدرت بر جمع نداریم ثانیا و بالعرض وجود این ضد مستتبع عدم ضد آخر است، چون مستتبع عدم ضد آخر است منجر می شود به تناقض. و به این هم می توانیم یک اصطلاح فلسفی بدهیم وبگوئیم ضد عام واجب آن چیزی است که معاند است اولا و بالذات با واجب، ولی ضد خاص واجب آن ضدی است که معاند اولا و بالذات با واجب نیست.

آقای صدر فرموده: حالا می آییم خطاب به صاحب فصول می کنیم، می گوئیم جناب صاحب فصول! فعل الصلاة همانطوری که معاند اولا و بالذات با ترک الصلاة است معاند اولا و بالذات با ترک صلاة موصل نیست؟ بابا فعل الصلاة معاند اولا و بالذات است هم با ترک صلاة بطور مطلق و هم با ترک صلاة مقید به ایصال. و نفس بشری هم اگر حب داشته باشد چه به ترک مطلق وچه به ترک موصل، نمی تواند نسبت به فعل حب پیدا کند. چه فرق می کند از ترک تکلم زید در نزد مهمان لذا می برید، می گوئید بسیار دوست دارم که وقتی مهمان هست زید تکلم نکند، چون تا تکلم می کند مشکلی تولید می کند. ترک تکلم زید محبوب شد. خب این منشأ می شود که دیگر تکلم زید محبوب شما نباشد بلکه مبغوض تبعی شما باشد. حالا اگر شما ترک تکلم زید را همراه با تکلم عمرو دوست دارید. دوست دارید عمرو تکلم کند و زید تکلم نکند. این مرکب را دوست دارید. مجلس سوت و کور هم باشد خوب نیست، اما زید جاهل در مقابل عمرو عالم حرف می زند و از حرف زدنش هم خوشش می آید. شما دوست دارید مجموع تکلم عمرو عالم وترک تکلم زید جاهل را. خب شما دوست دارید ترک تکلم زید را دیگر. شمائی که دوست دارید ترک تکلم زید را ولو ترک تکلم زید محبوب ضمنی شما است، یعنی ترک تکلم زید منضما الی تکلم العمرو را دوست دارید. خب این منشأ می شود که دیگر نسبت به تکلم زید حب نداشته باشید. شمائی که ترک تکلم زید را دوست دارید ولو مقیدا، نمی شود فعل تکلم زید را هم دوست داشته باشید. ایشان می فرماید ملاک این است.

اینکه مرحوم آخوند می گوید آقا فعل الصلاة نقیض ترک موصل نیست چون امکان ارتفاع هر دو هست، هم می شود فعل الصلاة مرتفع بشود و هم ترک موصل.

جناب صاحب کفایه! فرق بین ضد عام و ضد خاص در این نیست که ضد عام واجب امکان ارتفاعش همزمان با ارتفاع واجب نیست چون ارتفاع نقیضین لازم می آید ولی در ضد خاص امکان ارتفاع ضد خاص همراه با ارتفاع واجب هست. هم می شود آدم حج نرود وهم می شود کربلا نرود. جناب آخوند! فرق ضد خاص و ضد عام این نیست که در ضد عام واجب لا یمکن ارتفاع الضد العام مع ارتفاع الواجب اما در ضد خاص یمکن ارتفاعه مع ارتفاع الواجب. ملاک فرق این نیست تا بعد بگوئید حالا که اینطور شد فعل صلاة امکان ارتفاعش با الترک الموصل هست ومی توانند هر دو مرتفع بشوند پس حکم ضد خاص را دارند. این اشتباه است. به شما ثابت می کنید که نکته فرق ضد عام وخاص در امکان ارتفاع ضد خاص مع ارتفاع الواجب بخلاف الضد العام نیست. دو تا شاهد می آوریم:

شاهد اول: ضدان لا ثالث لهما. اگر من در حضر باشم ماشین پراید به من می دهند. اگر در سفر باشم ماشین پژو به من می دهند. حضر و سفر ضدان لا ثالث لهما است دیگر. پس امکان ارتفاع سفر وحضر نیست، چون در ضدان لا ثالث لهما لایمکن الارتفاع للضدین معا. ولی جناب آخوند! وجدانا می شود من هم سفر را دوست داشته باشم و هم حضر را. سفر را دوست دارم بخاطر آن ماشین پژو، حضر را دوست دارم بخاطر آن ماشین پراید، اما دیگر امکان جمع نیست. مثل آدم هایی که اهل صور هستند دو جا دعوت هستند، این شبیه ضدان لا یجتمعان است، چون این شکم کذا گنجایش دو مهمانی ندارد. پس در ضدان لا ثالث لهما مثل حضر و سفر یا حرکت و سکون، آدم بالوجدان هم سفر را ممکن است دوست داشته باشد و هم حضر را. پس معلوم می شود آن چیزی که امکان ارتفاع است ملاک این نیست که حب به سفر موجب بغض به سفر باشد و بالعکس. پس معلوم می شود اینکه ما حب به واجب داریم و بغض به ضد عام واجب، به نکته استحاله ارتفاع نقیضین نیست.

شاهد دوم: آقای صدر می گوید: جناب آخوند! اصلا در ضدان لهما ثالث مثل قیام و جلوس، قیام واجب و محبوب، جامع بین اضداد قیام را بسنجید، آیا امکان ارتفاع قیام و جامع بین اضداد قیام هست؟ می شود قیام نباشد و جامع بین اضداد قیام هم نباشد؟ نمی شود. اگر اینجور که شما حساب می کنید ملاک بغض ضد عام واجب امتناع ارتفاع ضد عام است مع ارتفاع الواجب. خب این ملاک در جامع بین اضداد خاص هم هست. قیام محبوب، احد الاضداد الخاصة والجامع بین الاضداد الخاصه باید بشود مبغوض. چون امکان ارتفاع قیام و احد الاضداد الخاصه که نیست. آیا می شود جامع بین اضداد خاصه نباشد یعنی هیچ فردی از افراد ضد قیام نباشد و قیام هم نباشد؟ اینکه نمی شود. آنوقت لازمه اش این است که بگوئید احد اضداد القیام حرام، خب وقتی احد اضداد القیام حرام شد سرایت می کند به افرادش دیگر. یعنی جامع بین اضداد قیام وقتی حرام شد، این جامع منطبق است بر جلوس، منطبق است بر اضطجاء و هکذا. دیگر کار خراب می شود. آنوقت ضد خاص هم باید بگوئیم مصداق حرام است، چون جامع بین اضداد واجب می شود حرام غیری. هر ضد خاصی را که حساب کنید می شود مصداق این جامع اضداد.

پس ملاک را اشتباه نگیرید ای جناب آخوند وکسانی که همراه با آخوند شدید ونظر صاحب فصول را پذیرفتید که ثمره درست کردید اینجا بر وجوب مطلق مقدمه و یا وجوب مقدمه موصله، نخیر اشتباه نکنید. ملاک اینکه نقیض واجب حرام است این است که آن چیزی که معاند اولا و بالذات با واجب است، او بغض غیری به آن تعلق می گیرد. فعل الصلاة معاند اولا و بالذات با واجب است. چه واجب ما ترک الصلاة باشد و چه واجب ما ترک موصل باشد. این فرمایش ایشان.

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است. چرا؟ برای اینکه می گوئیم جناب آقای صدر! باز تکرار می کنیم که حب به ترک موصل یعنی حب به مجموع ترک الصلاة و ارادة الازالة. مولا این مجموع را دوست دارد. بغضش هم تعلق می گیرد به ترک این مجموع نه ترک کل جزء جزء. مولا نسبت به ترک این مجموع بغض دارد. اما مولا می گوید اگر این مجموع و مرکب را تو ترک می کنی که عرض کردیم دیروز که همه جا ترک مقدمه موصله همراه است با ترک اراده ازاله، چون آدم اراده ازاله بکند دیگر فعل صلاة محقق نمی شود، خودبخود نماز ترک می شود. مولا می گوید من حب دارم اصلا حب نفسی دارم به مجموع ترک الصلاة و ارادة الازالة، و نسبت به ارتفاع این مجموع بغض دارم. خب انتفاء این مجموع دائما به چیست؟ به انتفاء اراده ازاله. مولا میگوید حالا که فرض شد این مجموع منتفی است بخاطر اینکه تو اراده ازاله نداری، خوش انصاف برو اول وقت نماز بخوان تا لااقل دلم خوش باشد که یک عبد نیمه مطیعی دارم نه عبد صد در صد عاصی.

یک مثال عرفی بزنیم: مثل این می ماند مولا بگوید من دوست دارم هنگام ورود مهمان عالیقدر دم در بایستی و تکلم هم نکنی. مجموع قیام وترک تکلم را دوست دارم. سر ساعت 9 مهمان عالیقدر می رسد، آمد وارد شد، مولا می بیند که دارد مهمان می آید و این عبد هم دم در قائم نیست، رفته بالا جای مهمان نشسته که مهمان فکر می کند مولا او است. مولا زنگ می زند به موبایل عبد می گوید من به تو گفتم که مجموع قیام من دون تکلم را دوست دارم. ولی خوش انصاف اگر می خواهی ترک کنی قیام مع ترک التکلم را ترک کنی، لااقل آنجا که نشستی تکلم بکن چون تکلم تو مهمان را مشغول می کند. من دوست داشتم مجموع قیام مع ترک تکلم تو را، اما حالا که بناست این مجموع ترک شود به ترک قیام، اینجا اصلا دوست دارم تکلم کنی. چرا؟ برای اینکه اگر دم در می ایستادی وترک تکلم می کردی مولا یک پژو به ما می داد، حالا که قیام نکردی اگر آنجا تکلم بکنی در حال نشستن به ما یک پراید می دهد. باز لااقل پژو را از دست دادیم پراید را از دست ندهیم. و هذا مما یساعد علیه الوجدان.

بقیه کلام روز شنبه.